



مقدمه

از آنجا که شیوه زندگی علماء و بزرگان دینی؛ از جمله ایشان بسیار به زندگی ائمه اطهار علیهم السلام شبیه است، می توان آن را الگویی برای زندگانی خود قرار داد.

مروری کوتاه بر زندگی آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، فرزند محمد و نواده سید عبدالحمید در سال ۱۲۸۴ ق در مدیسه از روستاهای لنجان اصفهان پا به عرصه وجود نهاد. خاندان وی در اصل از

مقاله حاضر درباره شرح حال و سیره عملی حضرت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی است. ایشان یکی از مراجع بزرگ شیعه بودند که خلق و خوی نبوی داشتند و در مراتب بلند علمی و عملی، گوی سبقت را از دیگران ربودند و در عرصه سیاست و اجتماع نیز حضوری پر رنگ داشتند؛ ولی با این حال، بسیار گمنام و ناشناخته باقی مانده‌اند.

سادات موسوی ساکن شهر بهبهان بودند که به مدیسه مهاجرت کردند.

پدر بزرگش سید عبدالحمید از عالمان وارسته نجف و از شاگردان شیخ موسی پسر شیخ جعفر کاشف الغطاء و همچنین آیت الله شیخ محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر بود. او پس از مراجعت از نجف، در اصفهان و لنجان ساکن شد و تا پایان عمر در آنجا به تدریس و انجام امور شرعی اشتغال داشت.

سید محمد پدر سید ابوالحسن نیز در همان ایامی که سید عبدالحمید برای فراگیری علوم دینی به عراق مهاجرت کرده بود، در کربلا متولد شد. ایشان از زمره عالمان شمرده نمی‌شد؛ اما مردی خداترس و روشن ضمیر بود که پس از وفات در شهرستان خوانسار به خاک سپرده شد.^۱

سید ابوالحسن دروس ابتدایی طلبگی را در زادگاه خود، روستای مدیسه لنجان، نزد یکی از روحانیان آن دیار آغاز کرد و پس از گذراندن دوره ابتدایی تصمیم گرفت به حوزه علمیه اصفهان مهاجرت کند؛ زیرا آن حوزه، در آن عصر یکی از حوزه‌های مهم شیعی به شمار می‌رفت. وی هنگامی که با پدرش سید محمد به مشورت پرداخت با ممانعت پدر مواجه شد؛ زیرا پدر از رنجهای دوران طلبگی بر فرزند خویش بیمناک بود و از اینرو با او موافقت نکرد. این ممانعت، رفته رفته اشتیاق تحصیل را در سید ابوالحسن شدت بخشید و وی را بر هدف خود استوارتر ساخت تا اینکه سرانجام پدر را بر این سفر آسمانی با خویش همراه ساخت.^۲

سید ابوالحسن چهارده ساله بود که به اصفهان رفت و در مدرسه

۱. دایرة المعارف تشیع، احمد صدر حاج سید جوادی، نشر شهید سعید محبی، تهران، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲. گلشن ابرار، جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، قم، انتشارات معروف، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۸۵.

بزرگ)، میرزا حبیب الله رشتی، فاضل شریانی، شیخ محمد حسن مامقانی، سید محمد کاظم یزدی، آخوند خراسانی، میرزا محمد تقی شیرازی و آیت الله شریعت اصفهانی بسیار استفاده برد.^۴

وی مدت سه سال در کربلا و سامرا به سر برد. او در سامرا در درس آیت الله میرزا محمد حسن شیرازی شرکت می کرد. پس از آن در سال ۱۳۱۰ ق به نجف اشرف رفت و تا پایان عمر در آن دیار ماندگار شد. در این سالها از محضر اساتید بزرگ نجف استفاده برد تا خود از جمله مراجع شیعه شد.

پس از درگذشت آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی (۱۳۲۸ ق) و آیت الله شریعت اصفهانی (۱۳۳۹ ق) سه نفر از علمای بزرگ نجف به عنوان مرجع تقلید مطرح شدند که

«صدر» حجره ای گرفت و به درس و بحث مشغول شد. او در اصفهان از محضر استادانی، همچون: ملا محمد کاشی،^۱ آیت الله کلباسی، آیت الله چهار سوقی، آیت الله درچه ای، آیت الله جهانگیر خان قشقایی و ... بهره های فراوان برد و در همین ایام، خود نیز به تدریس ادبیات عرب، فقه و اصول می پرداخت.^۲

ایشان هنوز به سن ۲۴ سالگی قدم نهاده بود که برای بالا بردن معلومات خویش در سطح عالی و بهره گیری از دانش شخصیت های علمی حوزه بزرگ نجف و سامرا در سال ۱۳۰۷ ق رهسپار عراق شد.^۳ وی در آنجا از محضر بزرگانی، چون: آیات عظام، میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای

۱. مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، سید محمد حسین منظور الاجداد، تهران، انتشارات شیرازه، ۱۳۷۹، ص ۹۷.

۲. گلشن ابرار، ص ۵۸۶ به نقل از: اعیان الشیعه، سید محسن امین، تهران، انتشارات طهور، ۱۳۷۵.

ترجمه انتشارات طهور، ج ۲، ص ۹۵.

۳. دایرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۲۲۵.

۴. علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی، م، جرفادقانی، قم، انتشارات معروف، ۱۳۸۵، ص ۳۸۱.

بجنوردی، حماسی، شاهرودی، میلانی، خویی، گلپایگانی و ...
تألیفات دیگر آیت الله اصفهانی عبارت‌اند از:

۱. انیس المقلدین؛
۲. حاشیه بر تبصره علامه؛
۳. حاشیه بر عروة الوثقی؛
۴. حاشیه بر نجات العباد؛
۵. ذخیره العباد؛
۶. شرح کفایة الاصول؛
۷. منتخب الرسائل؛
۸. مناسک حج؛
۹. ذخیره الصالحین؛
۱۰. وسیلة النجاة الصغری.^۲

بسیاری از دانشوران فقه و اصول و مجتهدان عالی قدر در مکتب علمی آیت الله اصفهانی حاضر می‌شدند که برخی از آنان عبارت‌اند از حضرات آیات:

عبارت‌اند از: آیت الله نایینی، آیت الله کاشف الغطاء و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی؛ ولی با درگذشت آیت الله کاشف الغطاء در سال ۱۳۴۴ ق و همچنین آیت الله نایینی در سال ۱۳۵۵ ق، مقام مرجعیت و زعامت دینی شیعیان، در وجود آیت الله اصفهانی متمرکز و منحصر شد و تا ده سال بعد که زندگی را وداع کرد در این مقام باقی بود.^۱

مشهورترین اثر آیت الله اصفهانی، کتاب جامعی در فقه به نام «وسيلة النجاة» است که شامل اکثر مسائل فقهی مورد نیاز برای مسلمانان در آن عصر بود. بسیاری از فقها و مراجع بزرگ، بر این کتاب حاشیه زده و شرح نوشته‌اند. برخی کتب فقهی که بنا بر ترتیب کتاب «وسيلة النجاة» نگارش یافته‌اند، عبارت‌اند از: «تحریر الوسيلة» اثر امام خمینی علیه السلام و نیز حواشی آیات عظام:

۲. همان، به نقل از: مجله نور علم، دوره سوم، شماره چهارم، ص ۱۱۰.

۱. گلشن ابرار، ج ۲، ص ۵۸۷.

ساده‌زیستی، کرامت طبع، سخاوت، توکل بر خداوند و توسل به ائمه اطهار علیهم‌السلام از جمله فضایل اخلاقی این آیت بزرگ الهی بود و دوست و دشمن بدان اذعان داشتند. اکنون به اختصار سیره عملی ایشان را مرور می‌کنیم.

پشتکار در امر تحصیل

سید ابوالحسن هنگامی که فقط چهارده بهار از زندگی‌اش را پشت سر گذاشته بود به سبب شوق و علاقه زیاد به ادامه تحصیل برای خواندن درس طلبگی به اصفهان رفت و در مدرسه صدر، حجره‌ای گرفت. شرایط و وضعیت او بسیار ناهنجار و سخت بود. حجره‌اش خالی از هر گونه وسایل ابتدایی برای زیستن بود؛ نه فرش، گلیم و زیراندازی، و نه چراغی برای روشن کردن حجره. شبی از شبهای زمستان وقتی پدرش برای دیدن فرزند خود به حجره‌اش رفت و وضعیتش را مشاهده کرد، بسیار آزرده خاطر و

سید محمود شاهرودی،^۱ علامه طباطبایی،^۲ محمد تقی آملی، سردار کابلی، سید علی یشربی کاشانی، میرزا آقا اصطهباناتی، شیخ هاشم آملی، محمد رضا طبسی، سید ابوالحسن شمس آبادی، سید عبدالله شیرازی، شیخ علی علیاری تبریزی، میرزا مهدی آشتیانی.

سیره عملی، زهد و معنویت

آیت الله اصفهانی در علوم شرعی و معارف اسلامی تبحر خاصی داشت و در این میدان، گوی سبقت را از دیگران ربود و محقق، مدقق و فقیهی اصولی، رجالی و ... به شمار می‌رفت. افزون بر آن، وی به صفات و ملکات اخلاقی نبوی آراسته بود؛^۳ فروتنی، بزرگواری، خویش‌تنداری، ایثار،

۱. تیمان سرافراز. گذری بر زندگی چهل تن از عالمان دین، محمد مهدی فجرى، قم، انتشارات مهر امیرالمؤمنین، ۱۳۸۵، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۱۴۹.

۳. ربیعانۃ الادب، محمد علی مدرس تبریزی، انتشارات خیام، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۲۲.

راضی نیست در خانه‌اش باشیم. به ناچار، آنجا را تخلیه کردیم و به این خرابه منتقل شدیم تا اینکه بالاخره موفق شدم خانه‌ای دیگر اجاره کنم.^۲

ساده زیستی

او پس از رسیدن به مقام مرجعیت تقلید، با اینکه هر روز از اطراف و اکناف عالم، پول و وجوه شرعی بسیاری دریافت می‌کرد، همچنان به زندگی ساده پیشین خود، ادامه داد و به زخارف دنیوی به دیده حقارت نگریست و با اینکه خود سخت محتاج بود؛ اما هرگز از آن وجوه شرعی استفاده شخصی نکرد.^۳

آن بزرگوار تا اواخر عمر در منزل استیجاری زندگی کرد و منزل شخصی نداشت و حتی خادمی

ناراحت شد. در این حال رو به سوی قبله ایستاد و با امام زمان علیه السلام به نجوا پرداخت و با چشمانی اشکبار و لحنی ملتسمانه از مولای خود، عنایتی کارساز را تقاضا کرد.^۱

وجود چنین مشکلاتی هرگز باعث نشد سید ابوالحسن از تلاش و پشتکار در امر تحصیل دست بردارد.

پس از ازدواج نیز فشار مالی و شرایط سخت معاش به حدی بود که او مجبور شد، مدت پانزده شبانه روز با خانواده خویش در یک خرابه زندگی کند؛ ولی همچنان در امر تحصیل کوشا بود.

یکی از علما در این باره می‌گوید که در خدمت آقا سید ابوالحسن اصفهانی بودم. وقتی از کوچه‌ای که در آن خرابه‌ای وجود داشت، گذر کردیم، فرمود: «من با خانواده‌ام پانزده روز در این خرابه ساکن بودیم؛ چون صاحبخانه ما به من گفته بود که دیگر

۲. دین ما علمای ما، محمد مهدی تاج لنگرودی،

انتشارات ممتاز، ۱۳۷۲، ص ۷۱.

۳. گلشن ابرار، ص ۵۸۸ به نقل از: وفیات العلماء،

جلالی شاهرودی، ص ۲۴۰.

۱. گلشن ابرار، ص ۵۸۶ به نقل از: مجله نور

علم، دوره سوم، شماره چهارم، ص ۹۷.

نداشت تا کارهایش را انجام دهد. شیوه زندگی این مرجع بزرگ به زندگی ائمه بسیار شبیه بود. در روایت داریم هر کس قناعت پیشه کند به عزت می‌رسد؛^۱ از اینرو ایشان به چنین مقامی رسید.

گذشت

در سال ۱۳۴۹ ق شخصی که به سببی از آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی کینه‌ای شدید در دل داشت، جنایت هولناکی مرتکب شد و به فرزند عالم و فاضل وی در صف نماز جماعت با خنجر حمله کرد و او را به طرز فجیعی کشت. آیت الله اصفهانی پس از دستگیری قاتل، شخصی را به نمایندگی از طرف خود به دادگستری فرستاد تا اسباب آزادی‌اش را فراهم کند. آیت الله

اصفهانی این‌گونه از قاتل فرزند خود گذشت و باعث شگفتی همگان شد.^۲

بخشش و سخاوت

او زندگی سخت و زاهدانه‌ای داشت؛ ولی با این حال، کم‌تر روزی اتفاق می‌افتاد که نیازمندی مراجعه کند و با دست خالی بازگردد. بسیار اتفاق می‌افتاد که با اینکه خودش سخت محتاج بود، از بخشش به دیگران دریغ نمی‌کرد و آنان را بر خود ترجیح می‌داد.

نوشته‌اند: «هنگامی که رهبر انقلاب عراق، آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی از تنگدستی سید ابوالحسن اصفهانی مطلع شد، ۵۰۰ لیره طلا برای او فرستاد تا با آن مبلغ، برای خود منزلی بخرد؛ ولی آیت الله اصفهانی آن ۵۰۰ لیره را با وجود تنگدستی خود به تعدادی از نانوایان شهر داد تا با آن مبلغ، نان مصرفی

۱. امام علی علیه السلام: «إِقْنَعْ تَمْرًا». میزان الحکمه، محمدی ری شهری، قم، انتشارات دار الحدیث، ۱۳۸۱، ج ۸، ص ۱۲۸۷۳.

۲. علمای بزرگ از کلینی تا خمینی، ص ۲۸۰.

مالی‌شان بسیار سنگین بود و پس از مرگشان نیم میلیون بدهی داشتند.^۲

دربارهٔ دقت نظر ایشان در بیت المال، «شیخ عبدالنبی عراقی»، از همدرس و بحثهای ایشان، نقل می‌کند که در عصر زعامت سید ابوالحسن، در مضیقه شدیدی قرار می‌گیرد و با توجه به سابقهٔ بین آنها، به ایشان می‌رساند که در تنگنای شدید قرار گرفته است و نیاز مبرم به مقداری پول دارد. او هم، مقداری پول خرد به او می‌دهد. آن شخص، به دلیل تاریکی شب و گمان اینکه لیره عراقی است با خوشحالی رهسپار خانه می‌شود؛ اما در روشنائی متوجه می‌شود، چند فلس پول کم ارزش است و بسیار ناراحت می‌شود و نامه بلند بالایی به عنوان شکایت و گله برایشان می‌نویسد به این مضمون که زندگی خوب، رفاه و آسایش، ریاست

طلاب علوم دینی و تهیدستان تهیه شود.^۱

آن بزرگوار به سبب زندگی و شرایط سخت طلاب، بسیار در رفع نیازهای معیشتی آنان کوشا بود. سخاوت ایشان تنها شامل طلاب نمی‌شد و در خانه‌اش به روی همه نیازمندان باز بود و با روی گشاده با مردم دیدار می‌کرد و به رفع نیازهای مالی آنان می‌پرداخت.

دقت در مصرف بیت المال

این مرجع بزرگ در مصرف بیت المال و وجوه شرعی، بسیار محتاط بود و با دقت عمل می‌کرد و با وجود اینکه خود نیاز بسیار شدیدی به آن پولها داشت؛ اما ذره‌ای از آن را برای مصارف شخصی به کار نبرد؛ به گونه‌ای که می‌گویند: «با وجود وجوه زیادی که به ایشان می‌رسید، تعهدات

۲. مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست،

سیدمحمدحسین منظور الاجداد، ۱۳۷۹، ص ۱۰۶.

به نقل از: حوزه، شماره‌های ۶۳ - ۶۴، ص ۴۳.

۱. گلشن ابرار، ص ۵۸۸ به نقل از: هکذا عرفتم،

ج ۲، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

در مصرف بیت المال و تحمل مشقت بی پولی، آبرو و سربلندی دنیا و آخرت خود را تأمین کرد.^۱

جهاد با نفس

هم حجره‌ای ایشان نقل می‌کند: «در زمانی که با هم بودیم و غذای مشترک داشتیم، من به خوراک و غذا اهمیت می‌دادم و تقریباً آدم پرخوری بودم. همان اول شب، سهم خود را می‌خوردم و سهم سید را کنار می‌گذاشتم. پس از اینکه سیر می‌شدم، خواب بر من غلبه می‌کرد و می‌خوابیدم. در نیمه های شب که پهلوی به پهلوی می‌شدم می‌دیدم که سید غرق در مطالعه است و اصلاً دست به سوی غذا دراز نکرده است و گاهی این جریان تا صبح ادامه داشت که وقتی برای نماز صبح بلند می‌شدم غذا همچنان به حال خود باقی مانده بود. اکنون سید به آن درجه و مقام رسیده است؛ اما من چیزی نشده‌ام.»

و مقام برای تو، و فقر، تنگدستی، گرفتاری، درماندگی و سختی برای من؛ اما چرا این چند فلس (پول کم ارزش) را به من دادی ...

پس از اینکه نامه به دست ایشان می‌رسد، آیت الله اصفهانی وی را طلب می‌کند و به او می‌فرماید: «تمام دارایی من در آن شب، همانی بود که به تو دادم». سپس اضافه می‌کند: «فلانی! تو درباره من چگونه می‌اندیشی؟ در همین زمان که مرجعیت بر عهده من است بارها شده است که خود و همسرم برای حمام پول نداشته‌ایم و غسل واجب خود را نسیه می‌گذاشتیم. وقتی تو گفتی من پول ندارم، بی پولیهای خودم به خاطر من رسید و با خود گفتم شاید تو هم مثل من برای غسل واجبیت پول نداری؛ از اینرو هر چه داشتم به تو دادم و ...»

پس اگر آیت الله اصفهانی می‌خواست می‌توانست زندگی مرفهی داشته باشد؛ ولی آن بزرگوار با دقت

۱. ره یافتگان، ج. ۲، ع. عطایی اصفهانی، ص ۲۷۱، با تغییر کلی در عبارت.

این قضیه، جمله اول این حدیث را به ذهن می‌رساند که خداوند فرمود: «من علم را در گرسنگی و جهاد با نفس قرار دادم؛ اما مردم آن را در سیری و راحتی می‌طلبند»؛ یعنی سید، هم باید گرسنگی را تحمل کند و هم باید با خواب مبارزه کند تا تاریخ را با نام خود مفتخر سازد.^۱

خویشنداری

در شرح حال سید ابوالحسن آمده است که ایشان، روزی از حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام و از درب تل زینیه خارج شد. مردی که نسبت به ایشان بغضی داشت با خود گفت: «باید بروم و هر چه از دهانم می‌آید، نثار این سید کنم.» و از آنجا تا خانه آقا بد و بیراه گفت و فحش داد؛ ولی سید هیچ نگفت و وقتی به در خانه رسید به دشنام دهنده فرمود: «کمی اینجا صبر کن با شما کار دارم.» سپس داخل منزل شد و با مقدار زیادی پول بازگشت. پولها را به او

داد و فرمود: «هر وقت گرفتار شدی به ما مراجعه کن؛ زیرا اگر به دیگران مراجعه کنی، ممکن است حاجتت روا نشود.» سپس اضافه کرد: «من تحمل هر گونه فحش و دشنامی را دارم؛ ولی طاقت جسارت به عرض و ناموس را ندارم.» او بدین گونه باعث شرمندگی دشنام دهنده شد و وی به شدت از کرده خود پشیمان و نادم شد.^۲

دورنگر و ژرف اندیش

آیت الله اصفهانی دارای ذوقی سلیم، فهمی نیکو و نظری صائب در استنباط و درک احکام و مسائل شرعی بود و همین خصوصیت، او را در مجالس علمی، زیانزد اهل دانش کرده بود. همچنین ژرف نگری سید و تأمل و تعمق بسیارش در مسائل علمی ستودنی بود.

جولان فکری و پژوهش بسیار او در جوانب هر مسئله باعث می‌شد که

۲. دین ما علمای ما، ص ۱۹۷، با تغییر کلی در عبارت.

۱. ره یافته‌گان، ص ۲۲۶.

است. صلاح این است که آقایان از ایشان تقلید کنند.»

همچنین مرحوم آقا ضیاء عراقی با اینکه شاگرد مرحوم آخوند و هم دوره و هم درس آیت الله اصفهانی بود، راضی نشد رساله اش را در نجف چاپ کنند.^۱

آیت الله امین جبل عاملی درباره آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی می گوید: «در سال ۱۳۵۲ ق در سفر به عراق، او را ارزیابی کردم. دیدم مردی است دارای فکری بزرگ که میدان اندیشه اش وسیع است، در علم و فقه بسیار وسعت نظر دارد، دورنگر است و ژرف اندیش، دارای رأیی صائب و تدبیری نیکو و بسیار موقعیت شناس است. بر همه مردم شفیق و مهربان و دارای نفس سخاوتمند و سیاستی بزرگ است و همین ویژگیها باعث شده است که ریاست و زعامت عامه شیعیان را به

در یک موضوع، نظریات گوناگونی در طول زمان، ارائه کند و در مسائل پیچیده فقهی به گره گشایی پردازد. با این همه تا مدتهای طولانی، حلقه درس او را شاگردانی اندک تشکیل می دادند. پس از اینکه میرزا محمد تقی شیرازی، مرجع تقلید شیعیان، مردم را در مسائل احتیاطی خویش به وی ارجاع داد، آوازه اش بالا گرفت و روز به روز بر عدد شاگردانش افزوده شد. تا جایی که پس از درگذشت آیت الله سید محمد کاظم یزدی (۱۳۳۷ ق) حوزه درسش، پررونق ترین مجمع علمی در میان مجامع علمی آن روزگار شد؛ حتی گفته اند آیت الله بروجردی، از مراجع برجسته آن زمان، در پاسخ به چند تن از مقلدان خود که رساله عملیه ایشان را خواستار بودند، اظهار داشتند: «رساله دادن برای من آسان است؛ ولی شق عصای مسلمین است، فعلاً علم اسلام در دست آیت الله اصفهانی است. ایشان مرجع علی الاطلاق

۱. مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ص ۱۰۵، پاورقی.

اسلام حرام است.^۳ این فتوا به سنت مردم در ماه محرم پشت پا می‌زد؛ چون با عقاید بسیاری از روحانیان و علمای آن زمان نجف هماهنگی نداشت، باعث اختلافات و سر و صدای شدید شد و برخی از وعاظ در سخنرانیهای خود از آیت الله اصفهانی به سختی انتقاد و به وی اهانت کردند؛^۴ ولی آن مرجع عالی قدر، هرگز حاضر نشد از فتوا و عقیده‌اش دست بردارد و خوشایند دیگران سخن بگوید و فتوا صادر کند.

۳. ایشان به صراحت فتوا دادند که «إِنَّ اسْتِغْفَالَ السُّيُوفِ وَالسَّلَابِلِ وَطَبُولَ وَالْأَبْرَاقِ وَمَا يَجْرِي الْيَوْمَ أَنْفَالَهُ فِي مَرَاكِبِ الْعَزَاوِ بِهَيَوْمِ عَاشُورَا إِنَّمَا هُوَ مُحْرَمٌ وَهُوَ غَيْرُ شَرْعِيٍّ؛ به کار بردن شمشیرها (قمه زنی) و زنجیرها و طبلها و بوقها و کارهایی مانند این امور که امروزه در دسته های عزاداری و در روز عاشورا معمول است همه حرام و غیر شرعی است»: قمه زنی، سنت یا بدعت، مهدی مسائلی، اصفهان، انتشارات گلبن، ۱۳۸۶، ص ۸۶

۴. قمه زنی، سنت یا بدعت، مهدی مسائلی، ص ۸۷

دست گیرد؛ چون شایستگی چنین منصب و مقامی را دارد.^۱

شهامت در فتوا

آیت الله اصفهانی در بیان احکام الهی و آنچه به نظرش صحیح می‌رسید، بسیار با شهامت بود و از کسی باکی نداشت، گر چه در ظاهر به زیان وی تمام می‌شد. او مصداق بارز آیه شریفه ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...﴾^۲ بود، در راه خدا مجاهده می‌کرد و از سرزنش ملامتگران هراسی به خود راه نمی‌داد؛ از جمله فتواهای آیت الله اصفهانی که جنجال زیادی برپا کرد، نظریه وی دربارهٔ پاره‌ای از مراسم ماه محرم و عاشورا بود. وی بر این باور بود که قمه زنی و زنجیر زنی و کوبیدن طبلها و برخی امور دیگر که در ایام محرم و روز عاشورا مرسوم بود، از نظر شرع

۱. گلشن ابرار، ص ۵۸۹، به نقل از: گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲. مائده / ۵۴.

فراست و هوشیاری

او با تیزبینی، هوشیاری و فراستی که داشت، بسیاری از نقشه‌ها و دسیسه‌های دشمنان را نقش بر آب می‌کرد و عزت اسلام و مسلمانان را فراهم می‌کرد. وی با اقتدار و بدون هیچ ترس و واژه‌ای در مقابل استعمارگران وحشی و مزدوران داخلی شان ایستادگی می‌کرد و با فتاوی خود، مردم را به ایستادگی در مقابل آنان ترغیب می‌ساخت و در این راه مقدس نیز مرارتها و سختیهای بسیاری را به جان خرید.

در طی همان سالها، رضا شاه کوشید با ارسال هدایایی به جلب نظر آیت الله اصفهانی پردازد و این در حالی بود که رضا شاه، مانع رسیدن وجوه شرعی از ایران به نجف شده بود تا آیت الله اصفهانی در مضیقه شدید مالی قرار بگیرد.

آیت الله غروی علیاری از شاگردان مرحوم اصفهانی با نقل خاطره‌ای نحوه برخورد ایشان با

هدایای رضا شاه را بیان کرده است. به گفته وی، هنگامی که در محضر آیت الله اصفهانی بودند، خدمتکار آقا وارد شد و گفت: «چند نفر از بغداد آمده‌اند خدمت شما برسند».

معلوم شد سفیر ایران است و چند تن همراهش هستند که از ایران آمده‌اند. آیت الله اصفهانی بدون اینکه اتاق را خلوت کند به آنان اجازه ورود داد. آن چند نفر وارد شدند. معلوم شد، همراه سفیر، فرستاده رضاخان است. وی، هدایایی از طرف رضاخان آورده بود که عبارت بودند از: عینک، عصای مزین به طلا و مقداری پول، که پس از ابلاغ سلام رضاخان، تقدیم سید کرد و گفت: «ما مانع نیستیم که وکلای شما از ایران برایتان پول بفرستند، ولی بهتر است آنان را بشناسیم».

سید فرمود: «لازم نیست شما آنان را بشناسید. نیازی هم به عصا و عینک و پول ندارم. بردارید و ببرید».

هر چه فرستاده رضاخان اصرار کرد،

بر آن شدند که از موقعیت سوء استفاده کنند و مذهب پر افتخار شیعه را تحت حمایت خویش قرار دهند و لکه ننگی را بر دامن شیعه بزنند؛ ولی هوشیاری و فراست عقلی سید ابوالحسن اصفهانی، این طرح خائنانه و حيله‌گرانه آنان را نیز مانند سایر حيله‌هایشان نقش بر آب ساخت و آن، وقتی بود که سفیر انگلیس از ایشان تقاضای ملاقات کرد؛ اما وی نپذیرفت و پس از اصرار زیاد فرمود: «من بنای ملاقات خصوصی با وی (سفیر انگلیس) را ندارم. اگر ایشان کاری دارد می‌تواند در ساعت ملاقات عمومی بیاید و کارش را بگوید.» سفیر انگلیس پذیرفت و در ساعت عمومی خدمت آقا رسید و در حضور حاضران در مجلس گفت: «دولت انگلستان نذر کرده است، مقداری پول در اختیار شما بگذارد که به هر مصرفی که می‌دانید برسانید.» سید ابوالحسن با خونسردی و آرامش

آقا نپذیرفت. وقتی آنان رفتند، آقا فرمود: «می‌خواستند وکلای مرا شناسایی کنند تا به آزار و اذیت آنان پردازند.» پس از اندک زمانی، مرد عربی وارد شد، دست آقا را بوسید و مقدار زیادی پول تقدیم آقا کرد و رفت. سید فرمود: «آقای علیاری! اگر من پول آن خبیث را گرفته بودم اکنون خداوند چنین پول پاک و طاهری نصیب نمی‌کرد.»

ایشان با کارشان هم دسیسه آنها را خنثی کرد و هم با بی توجهی خود به ستمگران، مایه عزت و سربلندی شد.^۱

پس از جنگ جهانی دوم، آن‌گاه که مردم در تنگنای شدید اقتصادی به سر می‌بردند، جنگ افروزان جنایتکار و همانان که با قتل عام‌های وحشیانه، گروهی را به گورستان و گروهی را به استضعاف کشانده بودند

۱. مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، سید محمدحسین منظور الاجداد، ص ۱۰۴.

همراه همان چکی که سفیر آورده بود و جمعاً چهار میلیون تومان می شد به سفیر انگلستان داد.

سفیر، چکها را گرفت و در حالی که بهت و حیرت بر او چیره شده بود از محضر مبارک سید، خداحافظی کرد. وی پس از خروج از منزل به همراهان خود گفته بود: «ما آمدیم سید و شیعیان را بخریم؛ ولی این سید با زیرکی و فراست عقلی و دانشی که داشت، همه انگلستان را خرید و ما را برای یک عمر زر خرید کرد.»^۱

همچنین دکتر سید حبیب الله شریعت از مرحوم حاج شیخ عزیز الله محقق نجفی، باجناب آسید ابوالحسن اصفهانی، نقل می کند که من، خدمت آن مرجع بزرگ بودم. شخصی در خانه را زد. خدمت آقا آمدم و گفتم که یک نفر است با چنین مشخصاتی؛

کامل فرمود: «مانعی ندارد.» سفیر دست برد و یک چک به مبلغ دو میلیون تومان رایج آن روز را تقدیم آقا کرد. ایشان هم آن را دریافت کرد و زیر تشکی قرار داد که روی آن نشسته بود.

طلبه های حاضر در مجلس که از ضمیر مرجع تقلید خود آگاه نبودند از مشاهده این امر ناراحت شدند که چرا آقا پول را از سفیر انگلستان گرفت. هنگامی که لحظاتی با سخنانی درباره اوضاع و احوال جهان گذشت، در این موقع آیت الله اصفهانی به سفیر گفت: «این جنگ برای شما خیلی ضایعات داشته و عده ای را دچار فقر و فلاکت کرده است و از قرار معلوم، خیلی تحت فشار اقتصادی واقع شده اند. من به نمایندگی از طرف شیعیان جهان، مبلغ ناچیزی در اختیار شما می گذارم تا به آن بیچاره ها کمک کنید.» آنگاه دست مبارک را در جیب بغل برد و یک چک دو میلیون تومانی درآورد و

۱. ره یافتگان، آنان چگونه فرزانه شدند؟، م، ع، ره

عطایی اصفهانی، قم، مؤسسه انتشاراتی انصاری،

آقا یک بهانه‌ای می‌آورد و نمی‌پذیرفت. وقتی دید طرح‌هایش مورد قبول آقا واقع نشد و نقشه‌ای که علیه آن مرجع بزرگوار کشیده بود، نقش بر آب شد، با عصبانیت و ناراحتی شدید از منزل ایشان خارج شد.

چند روز بعد (حدود یک ماه) دولت عراق اعلام کرد که از این تاریخ، اقامت طلبه‌های خارجی باطل است و کسانی که می‌خواهند اقامت جدید بگیرند باید از آقای هندی (یکی از علمای هندی) توصیه و تأییدیه بیاورند.

طلاب که تا آن روز، آقای هندی را نمی‌شناختند به نماز جماعت وی روی آوردند و ضمن گرفتن تأییدیه، شهره‌ای هم گرفتند؛ بعداً معلوم شد انگلیسیها که نتوانسته بودند سید اصفهانی را فریب دهند به سراغ آقای هندی رفته و یک مرجع دولتی با شهریه خوب علم کرده بودند و در نتیجه، برخی افراد شکم پرور و

آقا چند دقیقه‌ای تأمل فرمود و سرانجام اجازه ورود داد. سپس او را به داخل خانه و خدمت آقا راهنمایی کردم. وی پس از تعارفات اولیه، خود را معرفی کرد که «مستر فلان» هستم. سپس چمدانش را باز کرد که پر از دینارهای بسته بندی شده عراقی بود؛ آن گاه خطاب به آقا گفت: «من این دینارها را برای شما آورده‌ام که برای مدارس علمیه مصرف کنید.» آقا فرمود: «در چه امری از امور مدارس.» او گفت: «در امر ساختمان و بنایی؛ چون حجره‌های طلاب، گاه گلی است. شما با این پول، آنها را سفیدکاری کنید و» آقا فرمود: «فعلاً آقایان طلاب به همین وضع راضی‌اند و درسشان را می‌خوانند و به سفید کاری نیازی نیست. اگر حجره‌ها سفید شد انتظار فرش بهتر، تختخواب و رختخواب بهتر و ... دارند.» او گفت: «به مصرف کار دیگری برسانید.» آقا فرمود: «نه لازم نیست.» هر راهی که پیشنهاد می‌کرد،

برای حاجتی چله گرفته بودم و آن این بود که چهل شب جمعه، پیاده به مسجد سهله بروم و ...

چهلمین شب جمعه، عازم مسجد سهله شدم. پس از اینکه از نجف خارج شدم و به جایی رسیدم که هیچ خانه و آبادانی نبود، ناگهان دیدم یک خیابان بسیار وسیع و زیبا که دو طرفش را درختهای سبز، خرم، منظم و مرتب احاطه کرده بود در مقابلم باز شد.

من وارد خیابان شدم و قدم می‌زدم که از دور دیدم، سیدی پای یکی از درختان نشسته است. وقتی مرا دید بلند شد و رفت. من دنبال او رفتم؛ ولی قبل از اینکه ملاقات حاصل شود، وی به خانه مجللی رسید. در باز شد و آن سید داخل خانه شد و در را بست. وقتی به در خانه رسیدم به بهانه پرسیدن مسئله، درب خانه را زدم. اجازه ورود داده شد و به آن خانه بسیار وسیع و مجلل وارد شدم که دارای اتاقها و سالنهای

دنیا طلب که تا دیروز برای نماز جماعت آسید ابوالحسن اصفهانی سر دست می‌شکستند برای چند ریال شهریه مرید آقای هندی شده و به جماعت او هجوم برده بودند.^۱

ارتباط با حضرت ولی عصر علیه السلام

آن شخصیت والامقام بر اثر جد و جهد و تلاش شبانه‌روزی و با علم و تقوا به مرتبه‌ای رسید که شایستگی پیدا کرد مورد وثوق و تأیید ولی عصر، حضرت حجت ابن الحسن علیه السلام قرار بگیرد. این اسوه تقوا، صبر و استقامت در مسیر علم، عمل و عبادت چنان پیشرفتی کرد که بی‌واسطه به فیض ملاقات اولیای خدا به ویژه حضرت صاحب الامر (ارواحنا فدا) مشرف می‌شد.

عالم عامل، زاهد فرزانه آیت الله شیخ عبدالنبی عراقی (اراکلی) چنین نقل کرده است که من با آقا سید ابوالحسن اصفهانی هم درس و هم بحث بودم. زمانی که در عراق بودیم،

متعدد بود. شخصی که درب را به روی من باز کرده بود، مرا به آخرین اتاق راهنمایی کرد.

وقتی وارد اتاق شدم، دیدم همان سید که بیرون منزل بود و او را تعقیب می‌کردم بر کرسی نشسته است. مسائل خود را مطرح کردم و پس از گسرفتن پاسخ از وی خداحافظی کردم و از اتاق بیرون آمدم؛ ولی از آنجا که منزل، بسیار زیبا، مجلل و عطراگین بود، دلم نمی‌خواست بیرون بیایم و از اینرو پا به پا معطل می‌کردم و دنبال بهانه‌ای می‌گشتم که بیش‌تر بمانم.

از اینرو قبل از خروج از منزل به آن خادم گفتم: «من یک مسئله دیگر دارم. اجازه دهید مجدداً از آقا بپرسم.» خادم گفت: «ملاقات مجدد امکان ندارد؛ چون آقا تشریف بردند و تو دیگر به ایشان دسترسی پیدا نخواهی کرد؛ ولی چون خیلی اصرار می‌ورزی می‌توانی مسئله خود را از نایبش بپرسی.»

گفتم: «مانعی ندارد از نایبش می‌پرسم.» اذن دخول داده شد. وقتی وارد اتاق شدم، دیدم سید ابوالحسن اصفهانی روی همان کرسی نشسته است. سؤال خود را مطرح کردم و جوابش را گرفتم و از منزل خارج شدم. به مجرد اینکه درب خانه بسته شد، خود را وسط بیابان دیدم؛ نه خیابانی، نه درختی، نه آبادانی، نه خانه‌ای و نه ...

پس از این مکاشفه متوجه شدم که آقای اول، امام زمان علیه السلام بود و نیز متوجه شدم که سید ابوالحسن به مقام مرجعیت و زعامت نایل می‌شود.

فردای آن شب نزد سید رفتم و گفتم: «فلانی تو به مقام والایی خواهی رسید؛ ولی مواظب باش مرا فراموش نکنی. پس از اینکه سید به مرجعیت رسید مرتب مرا یاری می‌کرد.»^۱

۱. ره یافتگان، آنان چگونه فرزانه شدند؟، م.ع.ره عطایی اصفهانی، ص ۲۷۰، کرامات و حکایات ←

وفات

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی تا واپسین سال حیات خویش در نجف اشرف ماندگار بود. او در اواخر عمر خویش به ضعف مزاج و بیماریهای گوناگون مبتلا شد. ایشان در آن سالها در فصل تابستان برای در امان ماندن از گرمای زیاد نجف به کاظمین و سامرا می رفت. در آنجا گرچه وی در ظاهر استراحت می کرد؛ ولی در عمل این چنین نبود.

او به تنهایی در آنجا به نامه های زیاد مسلمانان و دوستدارانش برای کسب نظرهای فقهی و رهنمودهای علمی پاسخ می داد و با تنی خسته و کوفته سر بر بالین می گذارد. چند صباحی پیش از اینکه دار فانی را وداع گوید، وضعیت مزاجی اش رو به وخامت گذاشت. به او پیشنهاد کردند که محلی دیگر را برگزینند که

هوایی مناسب داشته باشد. آن بزرگوار، ایران را انتخاب کرد؛ اما خیلی زود از این سفر منصرف شد و سفر به بعلبک لبنان را برگزید. پس از مدت کوتاهی که ایشان در بعلبک بود، بسیاری از بزرگان و دانشمندان جبل عامل، بعلبک، بیروت، دمشق و دیگر نقاط لبنان و سوریه با وی دیدار کردند. پس از اینکه وضعیت مزاجی وی تا اندازه ای بهبود یافت، روزی بر اثر سانحه ای به زمین خورد و پس از بازگشت به کاظمین در شب نهم ذیحجه ۱۳۶۵ ق در ۸۱ سالگی دار فانی را وداع گفت.

پیکر شریف آن مرجع بزرگ پس از حمل از کاظمین به نجف و تشییعی کم سابقه در صحن مطهر امیرمؤمنان علیه السلام کنار قبر فرزند شهیدش، سید محمد حسن و آرامگاه آیت الله خراسانی به خاک سپرده شد.